

سورة نمل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

غرض سوره: بشارت و انداز و ذکر مختصری از داستانهای موسی و داود و سلیمان و صالح و لوط (علیهم السلام) و بیان پاره‌ای از اصول معارف مانند توحید ربوبی و معاد، می‌باشد.

(۱) (طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ): (طس، این آیات قرآن و کتاب آشکار است) طس همچون سایر حروف مقطعه از رموز قرآنی است که گفته می‌شود نشانه از اسماء حسناى طالب و سمیع می‌باشد.

اشاره با (تلك) که مخصوص اشاره به دور است برای دلالت بر رفعت قدر و علو مرتبه آیات این سوره است و قرآن به معنای خواندنی می‌باشد. می‌فرماید: این آیات عظیم الشانی که ما نازل می‌کنیم، آیات کتابیست خواندنی و رفیع المنزلة که مقاصد خود را به روشنی بیان می‌کند و هیچ ابهام و پیچیدگی ندارد.

(۲) (هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ): (که هدایت و بشارتی برای مؤمنان می‌باشد)

یعنی این کتاب مبین مؤمنان را به سوی سعادت هدایت کرده و آنها را به عاقبت نیکو و کریم بشارت می‌دهد. ممکن است هدی و بُشْرَى در معنای اسم فاعل و یا معنای مصدری باشند که در صورت دوّم معنای مبالغه را می‌رسانند یعنی قرآن برای مؤمنان بسیار هدایت‌کننده و بشارت بخش است.

(۳) (الَّذِينَ يَقِیْمُونَ الصَّلٰوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ):

(کسانی که نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند و هم آنان به آخرت یقین دارند) در این آیه به توصیف مؤمنان می‌پردازد و نماز و زکات را به عنوان نمونه‌ای از اعمال صالح ایشان نام می‌برد چون نماز و زکات دو رکن اساسی هستند که نماز راجع به ارتباط بنده و خدا و زکات راجع به ارتباط انسان با مردم و جامعه می‌باشد.

و در ادامه می‌فرماید: آنها به آخرت یقین دارند و شأن مؤمنان همین است که آخرت را باور داشته باشند، و این وصف برای توضیح و اشاره به این مطلب است که اعمال صالح عبادی وقتی به هدف مطلوب می‌رسد که توأم با اعتقاد یقینی به آخرت باشد و عدم ایمان به آخرت همه اعمال را ضایع و حابط می‌کند (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ^(۱)) کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب می‌کنند اعمالشان حبط و باطل می‌شود)

(۴) (إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ): (بدرستی کسانی که به آخرت ایمان ندارند اعمالشان را برایشان آراسته‌ایم، پس ایشان سرگردان و متحیرند)

(۵) (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخَسْرُونَ): (آنها

کسانی هستند که عذابی سخت دارند و ایشان در آخرت زیانکارترین افراد هستند) می‌فرماید: کسانی که به آخرت که غایت مسیر زندگی است ایمان ندارند خداوند اعمال دنیا را برایشان آراسته بطوریکه مجذوب و شیفته دنیا هستند و چون دنیا فانی است و نمی‌تواند غایت آنها باشد لذا این افراد بخت برگشته در مسیر زندگی متحیر و سرگردانند و هدفی ندارند تا با اعمال خود به آن هدف نایل شوند.

و آنگاه در مقام تهدید ایشان می‌فرماید آنها در دنیا و آخرت بدترین عذاب را خواهند داشت و در آخرت هم زیانکارترین افراد هستند، چون نامه اعمال سایر خلائق شامل گناه و ثواب است و بواسطه ثوابها پاداش و بواسطه گناهان عقاب می‌بینند، اما این افراد منکر آخرت، ثوابهایشان حبط و باطل شده و ثبت نگشته، و تنها گناهانشان باقی

مانده، پس فقط عقاب و عذاب ابدی خواهند داشت.

(۶) (وَإِنَّكَ لَتَلَقِّي الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ): (و همانا تو قرآن را از ناحیه خدایی فرزانه و دانا فرامی گیری)

خطاب به رسول خدا ﷺ می فرماید تو این قرآن را از جانب خداوندی فرامی گیری که حکیم و علیم است، بنابراین قرآن از سرچشمه حکمت ناشی شده و هیچ ناقصی نمی تواند آنرا نقض کند و هیچ عامل سست کننده ای نمی تواند آنرا موهن سازد و نیز قرآن از منبع علم نشأت گرفته و هیچ دروغی در اخبار آن نیست و هیچ خطایی در قضاوت آن راه ندارد.

(۷) (إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كُفْمٌ مِّنْهَا بَخْرٍ أَوْ أَسْمَانٍ فَسِ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ): (آن زمان که موسی به خانواده خود گفت: من آتشی حس می کنم، به زودی خبری از آن برای شما می آورم یا شعله ای از آتش آورم تا شاید گرم شوید)

مراد از اهل موسی، همسرش دختر شعیب عليه السلام بوده و بکار بردن صیغه جمع یا بدلیل کنایه آوردن با کلمه اهل است و یا بدلیل آنکه غیر از همسر او افرادی چون خادم و کرایه دهنده و غیر آن همراه وی بوده اند.

(آنست) صیغه متکلم از مصدر آن به معنای دیدن و یا احساس آرامش و گرمی نمودن است. و (شهاب) نوری است که چون عمود از آتش برمی خیزد. و (قبس) یعنی مقداری آتش که از آتش دیگر برداشته شود. و (اصطلاء) به معنای گرم شدن با آتش است.

به هر جهت ظاهراً ماجرا به این صورت بوده که موسی عليه السلام هنگام بازگشت به مصر و زمانیکه خانواده اش همراه او بودند، در بین مسیر، راه را گم کرده و چون هوا سرد و شبی تاریک بوده است، ناگهان موسی عليه السلام از دور آتشی دیده و خواسته تا نزدیک آن برود و گر کسی را در کنار آتش یافت، راه را از او پرسد و یا پاره ای از آتش بگیرد و نزد خانواده اش ببرد و تا در آنجا بیفروزند و گرم شوند و از سیاق استفاده می شود که آتش

مذکور تنها برای حضرت موسی علیه السلام نمودار شده و غیر او، کسی آن را ندیده است.
 (۸) فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ: (پس زمانی که به آتش رسید، ندا داده شد که هر که در این آتش است و هر که
 پیرامون آنست مبارک باد و پروردگار جهانیان منزّه است)

یعنی زمانی که موسی در کنار آتش حاضر شد ندایی به گوشش رسید که گفت: به هر
 که در این آتش و اطراف آن است خیر بسیار داده شد. (مراد از مبارک بودن (مَنْ فِي
 النَّارِ) مبارک بودن خداست که سلطان و قدرت او در آتش ظهور کرده، چون صدای
 گفتگو از درختی برمی خاست که آتش اطرافش را احاط کرده بود و مراد از (مَنْ حَوْلَهُ)
 موسی و همراهان او و یا ملائکه^(۱) اطراف آتش می باشند.

به هر جهت معنای آیه این است که: مبارک است آن کسی که با کلام خود از آتش بر
 تو تجلی کرد و خیر کثیر به تو داد و عبارت (سبحان الله رب العالمین) تنزیه خدا از جسم و
 جسمانی بودن و یا احاطه مکان به او و در دسترس حوادث قرار گرفتن است.

(۹) يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: (ای موسی، مطلب از این قرار است که من
 خدای عزتمند و فرزانه‌ام)

این عبارت گفتار خداوند در معرفی خود برای موسی است که بداند آنکه با او سخن
 می گوید پروردگار متعال است که عزیز و مقتدر و حکیم است.

(۱۰) (وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا
 تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ): (و عصایت را بیانداز و چون آن را دید که مانند
 ماری جست و خیز می کند، گریزان روی گردانید و باز نگشت، ای موسی بیم نداشته
 باش، که پیغمبران در پیشگاه من بیم ندارند)

(۱۱) (إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ): (جز آنکه ستم کرده،
 سپس بدنبال بدی نیکی آورده باشد، پس همانا من آمرزنده و مهربان هستم)

در ادامه خداوند به موسی امر می کند که عصایت را بیفکن و چون موسی عصا را

می اندازد، ناگهان بصورت ازدهایی درآمده که به شدت یک مار کوچک جست و خیز داشته و همین امر باعث وحشت موسی شده و پا به فرار می گذارد، ناگهان خطاب می رسد: ای موسی! ترس که در حضور من از هر شرّ و بدی ایمن هستی و بدان که (پیامبران در حضور قُرب من نمی ترسند، چون آنها در مقام قرب و امنیت قرار دارند و ممکن نیست امنیت با مکروه و شرّ جمع شود).

و اما ترسیدن موسی ناشی از ضعف او نبوده بلکه هر فرد انسانی به مقتضای طبیعت خود وقتی بدون هیچ سابقه‌ای ببیند که عصایی که تا چند لحظه قبل در دست او بوده بصورت ازدهایی درآمده، خواه ناخواه می هراسد اما اینکه خداوند به او فرمود: ترس، چون پیامبران در حضور من نمی ترسند، در مقام مذمت و سرزنش او نبوده، بلکه چون این اولین باری بود که موسی افتخار هم کلامی با خدای متعال را یافته بود خداوند با این دستور او را تعلیم و تأدیب می نماید تا بداند که در موقف قرب و کرامت، امنیت شامل حال اوست و ترسی به خود راه ندهد.

در ادامه به نحو استثناء منقطع می فرماید: مگر کسی که ستم کرده و بدنبال آن نیکی آورد، در این صورت من او را می آمرزم چون من آمرزندهٔ مهربانم. با توجه به آیه قبلی فهمیده می شود که (غیر مرسلین همه اهل ظلمند و ایمن از عذاب نیستند، پس باید بترسند و چون این مفهوم به طور کلیت درست نیست، لذا در این آیه اهل توبه را از بین غیر مرسلین (اهل ظلم) استثناء کرده و می فهماند که اهل توبه، مورد رحمت و مغفرت الهی قرار می گیرند و مانند مرسلین خوفی نخواهند داشت و نباید از چیزی بترسند).

(۱۲) (وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَى

فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ): (و دستت را در گریبانَت داخل کن، که سپید و نورانی بدون هیچ عیب و بدی، بیرون آید، اینها از جمله نه معجزه‌ای بود که به سوی فرعون و قوم او آمد همانا ایشان گروهی عصیان پیشه بودند)

در این آیه (سوء) به معنای برص که یک نوع بیماری خطرناک پوستی است می باشد. می فرماید: ای موسی دست خود را به گریبان فرو کن و آن را در حالی بیرون

می آوری که سفید و نورانی است بدون آنکه مبتلا به برص شده باشی و این معجزه و معجزه عصا از جمله نه معجزه‌ای^(۱) هستند که برای دعوت فرعونیان به تو داده‌ایم و همانا فرعونیان گروهی خارج از روش عبودیت و بندگی هستند.

(۱۳) (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ): (پس زمانی که آیت‌های

روشن ما بسویشان آمد، گفتند: این جادویی آشکار است)

یعنی فرعونیان وقتی معجزات روشن الهی را مشاهده کردند به جای آنکه ایمان بیاورند از روی اهانت گفتند: اینها جادویی واضح و روشن است پس نباید به آنها و دلالت آنها بر صدق گفتار موسی توجه و عنایتی کرد.

(۱۴) (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

الْمُفْسِدِينَ): (آنها را از روی ستم و عصیان منکر شدند با اینکه ضمائرشان به آن یقین داشت، پس بنگر که نهایت کار مفسدان چگونه بود)

(جحد) یعنی انکار چیزی که ثبوت آن در دل انسان مسلم شده یا اثبات چیزی که نفی آنها در قلب به ثبوت رسیده است.

خطاب به پیامبر می فرماید: فرعونیان آنچه را که قلبهایشان به آن یقین داشت انکار می کردند و این عمل آنها ناشی از ظلم و برتری طلبی و استکبار آنها بود، پس بنگر که عاقبت کار این مفسدانی که امور را از دلالت فطری آنها خارج نمودند به کجا انجامید.

(۱۵) (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ

عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ): (و به تحقیق ما به داوود و سلیمان دانشی دادیم و گفتند: سپاس خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داد)

نکره آوردن (علم) برای دلالت بر عظمت و اهمیت آنست و مراد از (برتری دادن) یا برتری به جهت علم است و با برتری به واسطه همه مواهبی که خداوند به ایشان اختصاص داده مانند: تسخیر کوهها و پرندگان و جنیان و وحوش و نرم شدن آهن برای داوود و ملکی که خداوند به او ارزانی داشت و تسخیر باد برای سلیمان و دانستن زبان

حیوانات و سلطنت بی نظیری که خداوند به او عطا نمود. به هر جهت آن دو بزرگوار به این تفضیل الهی اعتراف کرده و خداوند را از بابت آن ستایش و ثنا می گویند.

(۱۶) (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) (۱) وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ): (و سلیمان وارث داوود شد و گفت: ای مردم به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده و از همه چیز به ما داده شده، همانا این برتری آشکار است)

یعنی سلیمان مال و ملک را از داوود به ارث برد، (اما نبوت قابل انتقال و به ارث رسیدن نیست و علم هم اگرچه از استاد به شاگرد منتقل می شود اما به ارث نمی رسد و علم کرامتی است که خداوند به هر کس بخواهد اختصاص می دهد) و در ادامه از قول حضرت سلیمان، بعضی از نعماتی را که خداوند به او و پدرش داوود عليهما السلام بخشیده، برای مردم ذکر می شود و این از باب تحدیث نعمت است همچنانکه در سوره ضحیٰ خطاب به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) (۲) و بگو که خداوند چه نعمتهایی را به تو ارزانی داشته) و (نطق) عبارتست از دلالت هر چیزی بر مقصودش، مراد از (منطق الطیر) عبارتست از طریقی که مرغها به آن طریق مقاصدشان را با هم مبادله می کنند و از سیاق استفاده می شود که مرغان منطقی دارند که خدای سبحان علم آن را تنها به سلیمان و پدرش داده بود.

در ادامه حضرت سلیمان می فرماید: خداوند از هر چیز به ما داده، یعنی خدای متعال هر چیزی را که وجود آن نعمت فرض شود به ایشان داده بود، نعمتهای مادی و معنوی شامل: علم و نبوت و حکمت و ملک و قدرت بر داوری صحیح و....

و در آخر در مقام سپاس و شکر بدون هیچ عُجب، کبر و غروری می فرماید همه

اینها فضلی آشکار است که خداوند به ما ارزانی نموده.

(۱۷) (وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ): (و سپاهیان سلیمان از جن و انس و پرنده فراهم شدند و به نظم در آمدند)

(۱۸) (حَتَّىٰ إِذَا اتَّوَا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ): (تا وقتی که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت: ای مورچگان به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و سپاهیان در حالت غفلت و عدم شعور، شما را پایمال نکنند)

(حشر) یعنی جمع کردن مردم و فرستادن آنها با زور و جبر به دنبال امری و (وزع) یعنی منع و حبس.

می‌فرماید: لشکر سلیمان که شامل جن و انس و طیر بودند، جمع شدند و از اینکه متفرق و یا مخلوط گردند، جلوگیری و منع می‌شدند، بلکه هر یک در جای مخصوص خود حرکت می‌کردند تا اینکه بر فراز وادی نمل رسیدند - که گفته می‌شود وادی نمل در نقطه بلندی در شام، طائف و یا یمن قرار داشته - در همین زمان مورچه‌ای خطاب به مورچگان دیگر گفت: ای مورچگان به درون لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش در حالت بی‌توجهی و غفلت شما را نشکنند و لگدمال نکنند و از همینجا معلوم می‌شود حضرت سلیمان و لشکریانش در روی زمین راهپیمایی می‌کردند^(۱). و مورچه این سخن را در حالی گفت که سلیمان دارای ملکی عظیم بوده و خداوند باد را مسخر او نموده بود و جنیان هر چه او می‌خواست برایش انجام می‌دادند و آن حضرت به منطق پرندگان نیز علم داشت^(۲) و همه نعمتهایی را که یک انسان می‌تواند آرزو کند خداوند در اختیار او نهاده بود، اما با همه این اوصاف آن حضرت هرگز مقام عبودیت و مسکنت خود را فراموش نکرده و همه آنها را از ناحیه خداوند می‌دانست.

(۱۹) (فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ

عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ
الصَّالِحِينَ): (سلیمان از گفتار مورچه خندید و گفت: پروردگارا مرا وادار تا نعمتی را که

به من و پدر و مادرم مرحمت فرموده‌ای شکر گزار باشم و عملی شایسته نمایم که تو آنرا
پسندی و مرا به رحمت خویش در صف بندگان شایسته خود وارد نما)

از گفتار مورچه، لبهای سلیمان علیه السلام به خنده باز شد و سلیمان به الهام الهی بدون آنکه
صدای مورچه را بشنود مقصود و مراد او را درک نمود. و آنوقت غرق در سرور و
بهجت از اینهمه نعمتی شد که خداوند به او ارزانی نموده و در مقام سپاسگزاری برآمد
و از خدا خواست تا شکر نعمتهایش را به او الهام کند و وی را موفق به کارهایی نماید که
باعث رضایت او باشد و به این امر هم اکتفاء نکرد بلکه شکر نعمتهایی را که خدا به پدر
و مادرش ارزانی کرده بود نیز اضافه نمود، چون خدای تعالی به پدر او داوود، نبوت،
ملک و حکمت و فصل الخطاب بخشیده و به مادر او نیز همسری چون داوود و
فرزندی چون سلیمان علیه السلام ارزانی داشته و او را از اهل بیت نبوت قرار داده بود.

پس مادر آن حضرت نیز از اهل صراط مستقیم^(۱) بوده و آنچه تورات به مادر
سلیمان نسبت می دهد گراف و بیهوده است^(۲).

در ادامه حضرت سلیمان از خداوند درخواستی می کند که از توفیق انجام عمل صالح
مهمتر است، چون توفیق در اسباب خارجی و فراهم شدن زمینه سعادت و صلاح انسان
مؤثر است اما آن حضرت از خداوند درخواست دعوت باطنی می کند بصورتی که باطن
او، وی را به سوی سعادت دعوت کند در واقع مراد از این درخواست همان وحی
خیرات است که خداوند امامان آل ابراهیم را بواسطه آن گرمی داشته و ایشان را به

۱. اهل صراط مستقیم یکی از این چهار طائفه هستند: انبیاء، صدیقین شهداء و صالحین

همچنانکه در سوره نساء آیه ۶۹ ایشان را برمی شمارد.

۲. در تورات تحریف شده، نقل شده که مادر سلیمان، همسر اوریا بوده و داود با او زنا کرده و
سپس برای کشته شدن اوریا او را به جنگ روانه می سازد و همسر او را به عقد خود درمی آورد.
که البته ساحت انبیاء از این چرندیات منزّه و مبرا است.

وسيلة روح القدس تايد نموده همچنانکه فرمود (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ (۱) و به ایشان انجام فعل خیر را وحی نمودیم)

و در مرحله بعد از خداوند درخواست نمود تا او را در زمره بندگان صالح خود در آورد و البته صلاح ذات قدر و منزلتی بالاتر از صلاح عمل دارد و آن حضرت با این کلام خود به این نکته اشاره نموده که من هر چند همه مواهبی را که به بندگان صالحت داده‌ای، می‌طلبم اما پیش از همه موهبتها به مقام عبودیت ایشان امیدوارم که تو آنها را بنده خود قرار داده‌ای و به همین دلیل هم خداوند سلیمان را به صفت بندگی ستوده و می‌فرماید (نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۲) چه بنده خوبی بود چون بطور مداوم به ما رجوع می‌کرد)

(۲۰) (وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَأَرَى الْهُدَىٰ هُدَىٰ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ): (و جویای

مرغان شد و گفت: چه شده که همد را نمی‌بینم. مگر او غایب است؟)
(تَفَقَّدَ) یعنی جستن و متوجه فقدان چیزی شدن.

در اینجا سلیمان عليه السلام ابتدا متعجبانه می‌پرسد: چرا من همد را در میان پرندگان نمی‌بینم؟ یعنی از او انتظار نمی‌رود که غیبت نماید، آنگاه از غیبت او سؤال کرده می‌پرسد، چرا او غیبت کرده است؟

(۲۱) (لَأَعَذَّبَنَّكَ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنَّكَ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ): (هر آینه او را

به عذابی سخت معذب می‌کنم و یا سرش را می‌برم، مگر آنکه عذری روشن و موجه بیاورد)

(لام) عبارت لام قَسَم است و (سلطان مبین) یعنی دلیل قانع کننده و روشن سلیمان

عليه السلام در اینجا همد را بین سه سرنوشت مردد می‌کند، عذاب شدید و یا ذبح شدن - که در هر دو صورت شقی و بیچاره می‌گردد و یا آوردن دلیلی قانع کننده برای آنکه خلاصی یابد.

(۲۲) فَكَيْفَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ

(کمی بعد آمد و گفت: چیزی دیده‌ام که تو آن را ندیده‌ای و برای تو از سبا خبری درست و یقینی آورده‌ام)

سلیمان عليه السلام مختصری مکث نمود تا هدهد بازگردد و یا هدهد اندکی تأمل کرد و گفت: من به چیزی احاطه یافتم که تو به آن علم و احاطه کامل نداری و از سباء - که از شهرهای یمن بوده - خبر مهمی برایت آورده‌ام که هیچ شکی در آن نیست.

(۲۳) إِنِّي وَجَدْتُ أُمَّرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ: (همانا

زنی دیدم که بر آنان سلطنت می‌کند و همه چیز دارد و او را تخت سلطنتی بزرگیست) هدهد در جواب سلیمان آن مطلبی را که به آن احاطه یافته بود بیان کرد و گفت: در سرزمین سباء زنی بر آنها حکومت می‌کند که دارای وسعت مملکت و عظمت سلطنت می‌باشد و هر چیزی که آن سلطنت عظیم محتاج به داشتن آن است، داراست از قبیل: حزم و احتیاط و عزم راسخ و شوکت و گنج و آب و خاک بسیار و خزائن سرشار و لشکر و ارتشی نیرومند و رعیتی فرمانبر، اما مهم‌ترین چیزی که در نظر هدهد جلوه کرده، عرش و تخت بسیار عظیم آن زن بوده است.

(۲۴) (وَجَدْتُنَّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ

أَعْمَاهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ): (من او و قومش را در حالی یافتم که به جای خدا، آفتاب را سجده می‌کردند و شیطان اعمالشان را برایشان زینت داده و آنها را از راه منحرف کرده و هدایت نیافته‌اند)

یعنی مردم شهر سبا و ثنی مذهب بوده‌اند و آفتاب را به عنوان ربّ النوع می‌پرستیده‌اند هدهد می‌گوید: شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و در نتیجه آنها از راه خدا بازمانده‌اند، (چون فطرت انسان تنها در مسیر پرستش خدای واحد قرار دارد، اما شیطان او را از راه منحرف می‌کند و به همین دلیل ایشان هم از راه هدایت محروم شده‌اند و هدایت نیافته‌اند^(۱)).

(۲۵) (أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ): (تا برای خدایی که در آسمانها و زمین هر نهانی را آشکار می‌کند و آنچه را نهان کنند یا عیان سازند می‌داند، سجده نکنند)

(خَبَاء) یعنی (مخبوء) یعنی هر چیزی که در احاطه غیر خود قرار گیرد بطوری که نتوان آن را ادراک کرد و آنچه از عدم به وجود می‌آید همین وضع را دارد می‌گوید: آن اعمالی که شیطان برایشان زینت داد این بود که خدایی را که موجوداتی که در پس پرده عدم بودند به وجود آورده و هر امر نهان و آشکاری را می‌داند عبادت نکنند. در حالیکه فقط اوست که شایسته عبادت و سجود است، نه آفتاب، که خود یکی از مخلوقات خدای سبحان است و خدا آن را مانند تمامی موجودات از کتم عدم به وجود آورده است.

(۲۶) (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ): (خدای یکتا که خدایی جز او نیست و او پروردگار عرش عظیم است)

هد هد در خاتمه حقیقت را بی‌پرده و صریح اظهار می‌کند یعنی ابتدا به کلمه توحید در عبادت خدا اشاره نموده و پس از آن عبارت (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) را ضمیمه کرده تا دلالت کند بر اینکه همه تدبیرهای عالم به خدای سبحان منتهی می‌شود، چون عرش عبارتست از مقامی که همه زمام امور از آنجا نشأت گرفته و احکام جاریه در ملک از آنجا صادر می‌شود.

(۲۷) (قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ): (فرمود: بزودی خواهیم دید که راست می‌گویی یا از دروغگویانی)

سلیمان عليه السلام داوری درباره همد را به آینده موکول کرد و او را بدون تحقیق تصدیق نفرمود، چون همد شاهدی نداشت، لذا وعده داد که بزودی درباره سخنان تحقیق می‌کنیم تا بدانیم که راست گفته‌ای یا دروغ.

→ پس روی خود را به جانب دین معتدل نما، همان فطرتی که خداوند مردم را بر آن آفریده و خلقت خدا تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد.

(۲۸) (اِذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَاَلْقِهَا إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ): (این نامه

مرا ببر و نزد آنها بیانداز سپس برگرد و ببین چه می گویند)

پس از آن سلیمان عليه السلام نامه ای نوشته، آن را به همد می دهد و می گوید: نامه مرا بسوی آنها ببر و نزد آنها بیانداز و خود را کنار بکش و در محلی قرار بگیر که بتوانی عکس العمل آنان را ببینی، آنگاه بین چگونه عمل می کنند و وقتی بحث میان آنها درگیر می شود، با هم چه می گویند؟

(۲۹) (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا إِنِّي أَلْقِي إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ): (ملکه سبأ گفت: ای بزرگان

قوم، نامه ای گرامی نزد من افکنده شده)

(۳۰) (إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ): (که از جانب سلیمان می باشد

و به نام خدای رحمان و رحیم است)

این دو آیه حکایت گفتار ملکه سبأ است که به بزرگان قوم خود از رسیدن چنین نامه ای خبر می دهد و آن را به وصف کریم توصیف می کند و آنگاه در توضیح علت کریم بودن آن نامه می گوید: این نامه از جانب سلیمان است که سلطنتی عظیم و شوکتی عجیب دارد^(۱) و این نامه به نام خدا آغاز شده چون بت پرستان وثنی همگی به وجود خدای سبحان و رب الارباب اعتقاد دارند اما خود را کوچکتر از آن می دانند که او را عبادت کنند، بلکه بتها را واسطه عبادت خود قرار می دهند.

(۳۱) (الَّا تَعْلَمُوْا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ): (که بر من نفوق نجوید و مطیعانه نزد من

آید)

یعنی مضمون نامه سلیمان عليه السلام این بود که به ایشان گفت: بر من استکبار نکنید و مطیع و منقاد به سوی من حرکت کنید و نامه آن حضرت با وجود ایجاز و خلاصه بودن گویای تمام مقصود، شامل اثبات صانع و صفات او (با کلام بسم الله الرحمن الرحيم) و نهی از تکبر و امر به اطاعت و انقیاد می باشد.

۱. همچنانکه وقتی ملکه سبأ عرش خود را در کاخ سلیمان دید گفت: وَأَوْتِنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ وَكُنَّا مُسْلِمِينَ، ما قبلاً از شوکت سلیمان با خبر بوده و تسلیم او بودیم. سورة نمل، آیه ۴۲.

(۳۲) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُوْنَ:

(ملکه سباء گفت: ای بزرگان در کار من نظر دهید که من بدون حضور شما هیچ کاری را انجام نداده‌ام)

ظاهراً ملکه سباء پس از قرائت نامه خطاب به قوم خود کرده و می‌گوید: در این امری که برای ما پیش آمد، یعنی همین مسأله نامه، مرا کمک فکری دهید و علت مشورت من با شما این است که من تاکنون در هیچ امری مستبدانه عمل نکرده‌ام، بلکه همه کارهایم با حضور و رأی و قضاوت شما بوده است.

(۳۳) قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا

تَأْمُرِينَ): (گفتند: ما نیرومند و در جنگ آوری سخت کوش هستیم، ولی کار به اراده تو بستگی دارد بین چه فرمان می‌دهی تا ما اطاعت کنیم)

بزرگان قوم در جواب ملکه برای آنکه او را دلگرم نمایند و اضطراب او را تسکین دهند، گفتند: ما مردانی نیرومند هستیم و ارتشی شجاع و دلیر داریم و از هیچ دشمنی بیم نداریم اگر چه سلیمان باشد، اما در نهایت، اختیار با توست اگر تمایل به جنگ داری ما در کنار تو هستیم و اگر مایلی، تسلیم سلیمان شو، در هر صورت ما مطیع تو هستیم.

(۳۴) قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآءَ أَهْلِهَا آذِنَةً

وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ): (ملکه گفت: همانا پادشاهان وقتی به شهری وارد شوند آن را تباہ می‌سازند و عزیزانش را خوار و ذلیل می‌کنند و همواره اینچنین عمل کرده‌اند)

ملکه در جواب بزرگان گفت: اگر اقدام به جنگ کنیم باید خود را برای هر پیشامدی آماده سازیم چون پادشاهان وقتی به شهری هجوم می‌برند آن را ویران ساخته و به آتش می‌کشند و اهل آن شهر را کشته یا اسیر و تبعید می‌نمایند و به آنها زور می‌گویند و این سنت جاری در میان همه آنهاست و قانون جنگ همین است، پس اقدام به جنگ با وجود علم به قدرت و شوکت دشمن از دوراندیشی و احتیاط بدور است.

(۳۵) (وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ): (من هدیه‌ای به سوی

آنها می‌فرستم و می‌نگرم که فرستادگان با چه اخباری باز می‌گردند)

در نهایت، رأی ملکه سبا بر این قرار می‌گیرد که هدیه‌ای را برای سلیمان بفرستد و منتظر بماند تا ببیند فرستادگان چه اخباری از او می‌آورند و سپس براساس آن اخبار اقدام محتاطانه و عاقلانه‌تری اتخاذ نمایند. و اینکه نام سلیمان را نبرد به جهت تکبر و عزت ملوکانه اوست.

با این حيلة ملکه، اگر سلیمان هدیه را می‌پذیرفت، نشانه آن بود که او به امور دنیوی چشمداشت دارد و قلبش بواسطه آنها آرامش می‌یابد و اگر آن را نمی‌پذیرفت، نشانه این بود که او در عقیده خود پابرجاست و اهمی به مال و متاع دنیوی ندارد.

از مجموع این مکالمات بدست می‌آید که ملکه سباء، فردی عاقل و دور اندیش بوده که در امور مملکت داری لیاقت و صلاحیت لازم را داشته است و اگر فردی مستبد و خود رأی بود اصلاً مشورت نمی‌کرد یا چنانچه فردی خودکامه و مغرور بود به محض سخن بزرگان قوم، اقدام به جنگ با سلیمان علیه السلام می‌نمود. اما او عاقلانه‌ترین راه ممکن را در این امر برگزید.

(۳۶) (فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَيْكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ): (پس زمانی که فرستادگان ملکه نزد سلیمان آمدند، فرمود: آیا مرا به مال مدد می‌دهید؟ آنچه خدا به من داده بهتر از این است که به شما بخشیده، بلکه شما هستید که از این هدیه شادمانید)

وقتی هدایای ملکه سبا توسط فرستادگان به حضرت سلیمان علیه السلام رسید آن حضرت با استفهامی توییخی خطاب به آن فرستاده و فرستنده^(۱)، فرمود: آیا شما مرا با مالی حقیر و ناچیز که کمترین ارزشی در نزد من ندارد، کمک می‌کنید؟! و آنچه خدا از ملک و نبوت و ثروت به من داده از آنچه به شما داده بهتر است. یعنی من احتیاجی به مال و هدیه شما ندارم. آنگاه با توییخی دیگر خطاب به آنها فرمود، بلکه از عمل قبلی شما - یعنی هدیه فرستادن - قبیح‌تر این است که شما هدیه خود را بسیار بزرگ می‌شمارید و آن

۱. به این امر در اصطلاح بلاغت صنعت تغلیب می‌گویند که صاحب سخن روی به حاضران کند، اما حاضر و غایب را مورد خطاب قرار دهد.

را ارج می‌نهد. اما این هدیه در نزد ما ارجی ندارد چون از جمله متاعهای اعتباری و بی‌ارزش مادی است.

(۳۷) (إِزِجْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِّنْهَا آذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ): (نزد آنها بازگرد پس هر آینه با سپاهی به نزد شما آییم که تحمل آن را نیاورید و شما را از آنجا با ذلت و حقارت بیرون می‌کنیم)

آنگاه حضرت سلیمان چون دید که آنها از فرمانش مخالفت نموده و به جای آنکه تسلیم شوند، برایش هدیه فرستاده‌اند، خطاب به رئیس فرستادگان قوم سباء کرده و آنها را تهدید کرد، که سپاهی به سوی آنها گسیل می‌دارد که ایشان طاقت رویارویی با آن را نداشته باشند و بوسیله آن سپاه ایشان را در حالت خواری و مذلت از کشورشان بیرون می‌کند و اجراء این تهدید، در واقع مشروط بود به اینکه آنها تسلیم نشوند.

(۳۸) (قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ): (سلیمان فرمود: ای بزرگان کدامیک از شما پیش از آنکه ملکه سبا تسلیم من شود و نزد من بیاید، تخت او را برای من می‌آورد؟)

حضرت سلیمان عليه السلام پس از برگرداندن هدیه ملکه سبا، به بزرگان قوم خود خبر می‌دهد که ملکه سبا تسلیم او شده و نزد وی می‌آید و از آنها می‌پرسد کدامیک از شما تخت ملکه را قبل از اینکه نزد من برسد، در اینجا حاضر می‌سازید؟ و هدف آن حضرت از آوردن تخت، این بود که وقتی ملکه سبا تخت خود را در آنجا ببیند به قدرت خدا و معجزه آشکار او و نبوت سلیمان عليه السلام پی ببرد و تسلیم خدا گردد.

(۳۹) (قَالَ عِفْرِيْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ): (عفریتی از جنیان گفت: پیش از آنکه از جای خود برخیزی تخت را به نزد تو می‌آورم و همانا من بر انجام این کار توانا و امین هستم)

(عفریت) یعنی شریر و خبیث ظاهراً یکی از جنیان شریری که تحت سلطه سلیمان بوده به او عرض می‌کند من قبل از آنکه تو از جای برخیزی آن تخت را به نزد تو می‌آورم و من بر انجام این کار توانا و امین و نقل آن مرا خسته نمی‌کند و نیز امانت دار آن

هستم و به تو خیانت نخواهم کرد.

(۴۰) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ اِنَّا اَتِيكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ يَّرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَاَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَتْلُوَنِيْٓ ؕ اَشْكُرُ اَمْ اَكْفُرُوْا مَنْ شَكَرَ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهٖ وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ رَبِّيْ غَنِيٌّ كَرِيْمٌ): (و آنکسی که نزد او علمی از کتاب بود گفت: من آن را در یک چشم بهم زدن نزد تو می آورم، و چون تخت را نزد خویش پابرجا دید گفت: این از کرم پروردگار من است تا مرا بیازماید که سپاس می گزارم یا کفران می ورزم، هر که شکر گزارد برای خودش گزارده و هر که کفران کند، پروردگار من بی نیاز و کریم است)

این شخص مطابق روایت آصف بن برخیا^(۱) وزیر سلیمان و وصی او بوده که اسم اعظم الهی را - که وقتی خدا با آن خوانده شود اجابت می کند - می دانسته و یا به عموم کتاب آسمانی علم اجمالی داشته و یا به بخشی از لوح محفوظ دانا بوده، ولی آنچه قطعاً مسلم است این است که آوردن تخت ملکه سباء در یک چشم بهم زدن، در حقیقت کار خداوند بوده و آصف بن برخیا علم و ارتباطی با خدا داشته که هر وقت از او چیزی می خواسته خداوند از اجابت خواسته او تخلف نمی کرده، به عبارت دیگر (هر وقت چیزی را می خواسته خدا هم آن را می خواسته است) لذا علم او از سنخ علوم فکری و اکتسابی نبوده، به هر جهت این شخص خطاب به حضرت سلیمان عليه السلام عرض می کند من تخت ملکه سبا را در مدتی نزدت حاضر می کنم که کمتر از فاصله نگاه کردن و دیدن آن باشد.

بعد از آنکه سلیمان عرش بلقیس (ملکه سبا) را در نزد خود حاضر دید گفت: این از فضل پروردگار من است، بدون اینکه در خود من استحقاقی وجود داشته باشد، بلکه خداوند این نعمت را به من ارزانی داشت تا مرا بیازماید و ببیند شکر نعمتش را به جا

۱. در تفسیر عیاشی از امام هادی عليه السلام نقل شده که در این ماجرا سلیمان عليه السلام از آنچه آصف بن برخیا عمل کرد عاجز نبود، اما می خواست به مردم بفهماند که آصف بعد از او وصی و حجت است.

می آورم و یا کفران می کنم و در ادامه فرمود: (هر کس شکر بجا آورد نفع آن عاید خود او می شود نه عاید پروردگار او و هر کس کفران نعمت کند، باز هم ضررش متوجه خود او می گردد و پروردگار من از شکر سپاسگزاران بی نیاز و غنی است و او بخشنده ای بزرگوار است.

(۴۱) (قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ):

(سلیمان گفت: تخت او را برایش وارونه کنید، ببینیم آیا آن را می شناسد یا نه؟)
(تنکیر) در معنا، مخالف تعریف است و یعنی اینکه امری را طوری کنند که شناخته نشود.

ظاهراً حضرت سلیمان علیه السلام برای اینکه عقل آن زن را آزمایش کند به درباریان خود فرمود که تخت او را به صورتی ناشناس در آورند و این دستور را قبل از ورود ملکه سباء و درباریان صادر نموده است.

(۴۲) (فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا

مُسْلِمِينَ): (و چون آمد به او گفته شد: آیا عرش تو اینچنین است؟ گفت: گویا همین است، پیش از این ما از قدرت و سلطنت تو با خبر بوده و تسلیم بودیم)

بعد از آنکه ملکه سباء با همراهانش نزد سلیمان آمد ملازمان سلیمان علیه السلام برای آنکه تخت او را بیشتر ناشناخته وانمود کنند، پرسیدند: آیا تخت تو اینچنین بود؟ و او برای آنکه از سبک مغزی و تصدیق بدون تحقیق اجتناب کند. گفت: گویا این همان است و در ادامه گفت: ما قبل از دیدن این معجزه هم، عالم به سلطنت و قدرت سلیمان بودیم یعنی احتیاجی به این اشاره و تذکر نیست و ما تسلیم او گشته و در اطاعت و فرمان او سر فرود آورده ایم.

(۴۳) (وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ): (و

خدایش او را از آنچه به غیر خدا می پرستید. بازداشت، همانا او از گروه کافران بود)
یعنی چیزی که او را از تسلیم در برابر خدا مانع شد، همان معبودی بود که به جای خدا می پرستید (یعنی آفتاب) و سبب این منع و جلوگیری این بود که ملکه نیز از مردم

کافر بود و از نظر افکار عمومی، آنها را در کفرشان پیروی می کرد.

(۴۴) (قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ): (به او گفته شد: به حیاط قصر داخل شو، و چون آن را دید، پنداشت، آبی عمیق است و ساقهای خویش را عریان کرد، سلیمان گفت: این (آب نیست) قصری است از بلور صاف، ملکه سبا گفت: من به خویش ستم کرده ام، اینک با سلیمان، تسلیم پروردگار جهانیان می شوم)

(صَرْح) یعنی قصر و بنایی بلند و مُشْرِف بر سایر بناها که سقف نداشته باشد و (لُجَّة) یعنی آب بسیار زیاد، (مُمَرَّد) یعنی صاف شده و (قواریر) یعنی شیشه، ظاهراً خدمتکاران سلیمان علیه السلام چنانچه رسم همه پادشاهان است ملکه سبا را راهنمایی کرده اند که داخل شود، ولی وقتی ملکه سبا آن قصر را دید خیال کرد استخری از آب است و جامه های خود را از ساق پا بالا زد تا دامنش تر نشود و سلیمان علیه السلام به او گفت: این قصر آب نیست بلکه بنایی است که از شیشه و بلور سائیده ساخته شده و ملکه سبا وقتی این همه عظمت را از سلطنت سلیمان دید و آیات نبوت و معجزات را مشاهده کرد و به خاطر آورد که سلیمان هدایای او را پذیرفته، دانست که این امور نتیجه عقل و حزم بشری نیست، بلکه از جانب خداست، لذا گفت: (من به نفس خودم ستم کرده ام، چون خداوند را از ابتدا و یا حین مشاهده معجزات پرستیده ام) و آنگاه به اسلام خود شهادت داد و با توحیدی عاری از شرک گفت: من به همراه سلمان تسلیم پروردگار عالمیان شدم، و به این ترتیب (به توحید ربوبی و توحید در عبادت اقرار نمود).

(۴۵) (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ): (و به تحقیق بر ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که (به ایشان گفت) خدای یکتا را پرستید، آن وقت دو گروه شدند که با یکدیگر مخاصمه می کردند)

می فرماید: ما به سوی قوم ثمود برادر و هم نسبشان صالح را فرستادیم که به ایشان ابلاغ فرمود که بر ایمان خدا اجتماع نمائید اما بر خلاف انتظار دو گروه مؤمن و کافر از

هم جدا شدند و درباره حق با هم به نزاع و کشمکش پرداختند و هر گروهی خود را مُحِقّ می دانست.

(۴۶) (قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ): (صالح گفت: ای قوم چرا شتاب دارید که حادثه بد قبل از حادثه خوب فرا رسد، چرا از خدای یکتا آمرزش نمی خواهید؟ شاید مورد لطف و مرحمت او قرار گیرید)

بعد از آنکه ایشان ناقه را کشتند و از صالح با تمسخر و تعجیز طلب عذاب نمودند، صالح به ایشان گفت: چرا قبل از درخواست رحمت بواسطه ایمان و استغفار، از من درخواست عذاب می کنید و آنگاه برای تحریک و تشویق آنها به ایمان و توبه، به آنها گفت: چرا استغفار نمی کنید تا شاید مورد رحمت واقع شوید و عذاب از شما برداشته شود.

(۴۷) (قَالُوا أَطِیرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ): (گفتند: ما به تو و پیروانت فال بد زده ایم، گفت فال بد شما نزد خداست، بلکه شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید)

قوم صالح علیه السلام خطاب به او گفتند: ما تو و هم مسلکانت را شوم می دانیم، چون می بینیم از روزی که تو قیام به دعوت خود نمودی، ما گرفتار محنت و بلایا شده ایم، پس ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم. صالح علیه السلام در جواب آنها فرمود طائر شما و نامه اعمال شما نزد خداست، یعنی (بهره شما از شرّ و آن عذابی که اعمال شما مستوجب آن است در نزد خداست، بلکه خداوند شما را با خیر و شر می آزماید تا مؤمن و کافر شما و مطیع و عاصیان، از یکدیگر متمایز و جدا گردند.)

(۴۸) (وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ): (و در آن شهر نه نفر بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و اصلاح نمی نمودند)

(رهط) یعنی خویشان کمتر از ده نفر، لذا نه نفر مرد بوده اند که در امور خود رفتار و سلوکی مخالف آن جهتی را که برای آن آفریده شده بودند در پیش گرفته و در آنجا

فساد می کردند.

(۴۹) (قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ

وَإِنَّا لَصَادِقُونَ): (آنها گفتند: بیاید به خدا قسم یاد کنید که شبانه او را با کسانش از میان برداریم و آنگاه به ولی دم و خونخواه او می گوئیم ما هنگام هلاکت کسان او حاضر نبودیم و ما راستگویانیم)

(تقاسم) یعنی شرکت در سوگند و (تبییت) یعنی سو قصد در شب. آن جمعیتی که فساد می کردند به خدا سوگند خوردند و گفتند: ما شبانه او و خانواده اش را می کشیم و آنگاه اگر کسی به خونخواهی آنها برخاست و ما را تعقیب کرد می گوئیم، ما شاهد هلاکت اهل او نبوده ایم و ما در گفتار خود صادقیم، چون قسم ما متعلق به هلاکت اهل اوست و ما شاهد هلاکت آنها نبوده ایم.

(۵۰) (وَمَكْرُؤًا مَكَرًا وَ مَكْرُنًا مَكَرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ): (آنها نیرنگی کردند و ما نیز

در آن حال که غافل بودند تدبیری نمودیم)

مکر قوم صالح همان نقشه کشتن او و اهلش بود و مکر خدای متعال این بود که هلاکت همه ایشان را تقدیر نمود.

و/مکر اصولاً زمانی تحقق می یابد که فرد مورد مکر نسبت به آن غافل و جاهل باشد) پس چگونه ایشان قادر به مکر با خدای متعال خواهند بود که دانای غیب و آشکار و عزتمند و قهار است!؟

(۵۱) (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَا هُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ): (بنگر که

عاقبت نیرنگشان چه شد که ما همگی آنها را با قومشان هلاک کردیم)

(۵۲) (فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ): (اینک

خانه هایشان به جهت ستمهایی که کردند خالی مانده و همانا در این امر برای گروهی که بدانند عبرتی هست)

(۵۳) (وَ أَنجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ): (و ما کسانی را که ایمان داشتند و

پرهیزکار بودند، نجات دادیم)

پس عاقبت مکر و توطئه آنها این شد که خداوند هم با مکر خود آنها را مجازات کرد و موجبات هلاکت آن افراد و قومشان را فراهم نمود، در ادامه می فرماید: پس اینک خانه‌های آنها خالی از سکنه باقی مانده، چون آنها به کیفر ستمشان گرفتار شدند و همانا در این خانه‌های خالی از سکنه برای گروهی که اهل علم باشند دلالت و عبرتی وجود دارد تا بدانند که خداوند از ورای ایشان محیط است و بر اعمالشان ناظر می باشد. و در آخر می فرماید: ما مؤمنان و اهل تقوی را نجات دادیم (یعنی تقوا مانند سپریست که ایمان را حفظ می کند و نمی گذارد لطمه ببیند، پس خداوند مؤمن را به سبب تقوایش نجات می دهد).

(۵۴) (وَلَوْ طَأَّ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ): (و لوط آن زمان که

به قومش گفت چرا این عمل زشت را در حالی که نظاره می کنید مرتکب می شوید؟)

(فاحشه) یعنی خصلت بی نهایت زشت و شینع که در اینجا مراد، لواط است. و این آیه

عطف بر محل جمله (أرسلنا) است، یعنی می فرماید ما لوط را به سوی قومش فرستادیم و او به ایشان گفت: چرا عمل زشت لواط را در حالی مرتکب می شوید که بعضی از شما آن را می بینند؟ یعنی ایشان در ملاء عام مرتکب این عمل شینع می شدند.

(۵۵) (أَتَيْنَكُم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ): (آیا

شما از روی شهوت، به جای زنان به مردان رو می کنید؟! برآستی که شما گروهی جهالت پیشه هستید)

در ادامه حضرت لوط با استفهام انکاری و به نحو استبعاد با تأکیدات گوناگون خطاب به آنها می فرماید: آیا شما به جای زنانی که خداوند آنها را جفت شما قرار داده بسوی مردان رو می کنید و شهوت خود را از طریق مردان دفع می کنید؟! و این امری بسیاری عجیب است اما این توییح ما فایده‌ای ندارد، چون شما مردمی هستید که می خواهید همیشه جاهل بمانید و هرگز متنبه و متذکر نمی شوید.

(۵۶) (فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُو آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ

يَتَطَهَّرُونَ): (جواب قومش جز این نبود که گفتند: خاندان لوط را از دهکده خود بیرون

کنید که آنان مردمی هستند که پاکیزه‌خویی می‌کنند)

آنها جوابی نداشتند جز اینکه لوط و خانواده‌اش را تهدید به اخراج نمایند و از روی تمسخر و استهزاء گفتند: اینها مردمی هستند که می‌خواهند از این عمل منزّه باشند و نه گرنه خودشان عملشان را زشت و قبیح نمی‌دانستند تا دوری‌گزیدن از آن نزهت باشد و این سنت همه اقوام فاسده است که افراد پاکیزه و مطهر را استهزاء می‌کنند.

(۵۷) (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ قَدَّرْنَا مِنْهَا مِنَ الْغَابِرِينَ): (پس او و خانواده‌اش را

نجات دادیم، جز همسرش که او را در ردیف باقی ماندگان رقم زده بودیم) اهل لوط منحصر به اهل خانه‌اش می‌شود که خداوند آنها را از عذاب نجات داد به جز همسرش که به جهت رضایت به عمل پلید قوم، همراه آنها در عذاب باقی ماند.

(۵۸) (وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ): (و بر ایشان بارانی عجیب

باراندیم و چه بد بود باران بیم یافتگان)

خداوند به عنوان عذاب بارانی از سنگ و کلوخ بر آنها بارید که همه آنها را نابود

کرد و چه بد است عذاب این بیم یافتگان.

(۵۹) (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ):

(بگو ستایش مخصوص خدای یکتاست و درود بر بندگان برگزیده‌اش، آیا خدا بهتر است، یا آنچه شریک او می‌گیرند؟)

در این آیه به عنوان نتیجه‌گیری از ذکر داستانهای انبیاء خطاب به رسول خدا ﷺ

می‌فرماید: بگو) ستایش مخصوص خداست، چون او مرجع تمامی خلقتها و تدبیرهاست

و هر فعل جمیلی را مطابق حکمتش انجام می‌دهد و بگو سلام بر بندگان برگزیده شده

خدا، چون در نزد آنها جز هدایت الهی و آثار جمیل آن چیزی نیست. پس مانعی از

تسلیم شدن به آنان و درود به ایشان وجود ندارد) در واقع یعنی ای پیامبر ﷺ نفس

خود را آماده قبول هدایتی که نزد ایشان است و آثار حسنه آن، نما همچنانکه در جای

دیگر به پیامبر می‌فرماید (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدِيهِمْ أُقْتَدِ) (۱) آنان کسانی بودند که

خدا هدایتشان کرد پس تو به هدایت آنان اقتداء کن)

و در آخر به نحو استفهام تقریری می فرماید: خدا بهتر است یا آنچه شریک او می گیرند؟! یعنی وقتی همه ثناء و ستایش مخصوص خداست و اوست که بندگان شایسته خود را برگزیده، لذا او از آلهای که مشرکان می پرستند بهتر است، چون آنها نه خالقند و نه مدبر و لیاقت حمد و ستایش را ندارند، زیرا هیچ خیری بدست آنها افزوده نشده است.

(۶۰) (أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ آيَاتٍ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ءِإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ): (آیا آلهها بهترند یا آنکه آسمانها و زمین را آفریده و برای شما از آسمان آبی فرود آورده که با آن بوستانهای خرم رویانیدیم که رویانیدن درخت آن کار شما نبود، چگونه با این خدا، خدایی هست؟ هرگز بلکه ایشان گروهی انحراف یافته هستند)

می فرماید: بلکه آن کسی که آسمانها و زمین را آفریده و برای نفع شما از آسمان بارانی فرستاده که در نتیجه با آن آب بوستانهای سرسبز و خرم رویانیدیم و رویش آنها در قدرت شما نبود، بهتر است از آلهها و معبودهای مشرکین، آنگاه به نحو استفهام انکاری و توییحی می فرماید: آیا با این حال معبود دیگری با خدای سبحان وجود دارد که آن را به خدایی می گیرید؟!)

و در آخر می فرماید بلکه این مشرکان افرادی هستند که از حق به سوی باطل و از خدای سبحان به سوی غیر او عدول کرده اند.

(۶۱) (أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ءِإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ): (یا آنکه زمین را محل آرامش و قرار نمود و در آن جویها پدید آورد و برای زمین کوههای ثابت و پابرجا ایجاد کرد و میان دو دریا مانعی نهاد، چگونه با این خدا، خدایی هست؟ بلکه بیشتر ایشان نمی دانند) می فرماید: بلکه کسی که زمین را پابرجا کرد تا شما را نلرزاند و در شکافهای آن نهرها قرار داد و برای آن کوههای ثابت ایجاد نمود و میان دو دریا مانعی نهاد تا آبهای

آن دو بهم مخلوط نشوند، بهتر است یا آن معبودهای دروغین که می پرستید، و آیا با چنین خدایی، خدای دیگری هست که آن را به خدایی بگیرید؟ هرگز، بلکه اینها افرادی هستند که چیزی نمی دانند و اگر علمی داشتند، هرگز شرک نمی ورزیدند.

(۶۲) (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ إِنَّ اللَّهَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ): (یا آنکه در مانده را وقتی که او را بخواند، اجابت کند و محنت از او بردارد و شما را جانشینان این سرزمین کند، چگونه با این خدا، خدایی هست؟ چه کم متذکر می شوید)

مراد از (اجابت مضطرّ وقتی که او را بخواند) این است که خدا دعای، دعاکنندگان را اجابت می کند و حوائج آنها را برمی آورد و (قید اضطرار برای آنست که تا آدمی بیچاره و در مانده نشود دعاهایش حقیقتاً دعا نخواهد بود) و قید (إِذَا دَعَاهُ) برای آنست که بفهماند، (خدا وقتی دعا را مستجاب می کند که دعاکننده حقیقتاً او را بخواند و دل به اسباب ظاهری نبسته باشد بلکه امیدش از همه آن اسباب قطع شده و تنها، توجهش به سوی خدا باشد. لذا اگر دعا صادق بود و دعاکننده فقط خدا را خواند، در چنین صورتی خداوند او را اجابت می کند و گرفتاریش را بر طرف می سازد و این امر مطلق است اما چنانچه دعا شروط فوق را نداشته باشد، خداوند اگر بخواند حاجتشان را برآورده می سازد و اگر نخواهد آن را برآورده نخواهد ساخت.)

در ادامه می فرماید: خداوند شما را خلیفه در زمین قرار داده است یعنی خداوند به انسانها خلافت زمینی داده تا در زمین و مخلوقات آن تصرف کنند و این تصرفات از مصادیق کشف سوء از مضطرّ هستند، و بدون کشف سوء معنای خلافت تمام نمی شود. پس آیا با چنین خدایی خدای دیگری وجود دارد؟ در آخر با خطابی توبیخی به کفار می فرماید: چه کم متذکر و متنبه می شوید، و اگر ایشان اهل تذکر بودند و این حقایق را می دانستند هرگز از پروردگارش منقطع نمی شدند.

(۶۳) (أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ): (یا آنکه در ظلمتهای خشکی و دریا شما

را هدایت می‌کند و آنکه باده‌ها را پیشاپیش رحمت خود مژده می‌فرستد، آیا با این چنین خدایی، خدای دیگری هست؟ منزّه است خدا از آنچه به او شرک می‌ورزند)

می‌فرماید: بلکه خدایی که شما را در شهای تاریک در خشکی و دریا هدایت می‌کند و باده‌ها را قبل از فرستادن باران مژده دهنده می‌فرستد، برتر است، از معبودهای خیالی مشرکان و آیا با چنین خدایی، معبود دیگری هست که این مشرکان آن را اتخاذ کرده‌اند؟ برتر و منزّه است خدای یکتا از آنچه به او شرک می‌ورزند و او تنها مدبّر عالم هستی است که مدبری غیر او نیست.

(۶۴) (أَمَّنْ يَبْدُوَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ءِإِلَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ): (یا آنکه خلق را آغاز کرده و سپس باز می‌گرداند و آنکه از آسمانها و زمین روزیتان دهد، چگونه با این خدا، خدایی هست؟ بگو اگر راست می‌گویید برهان خود را بیاورید)

یعنی عدم در عالم وجود راه ندارد، بلکه خدا اولین بار هستی را ایجاد کرده و به زودی با اعاده به سوی او باز می‌گردد.

و او خدایی است که تدبیر امور موجودات در میان آغاز خلقت و عود آن به دست اوست و رزق آنها را فراهم می‌نماید.

پس آیا با وجود چنین خدایی، خدایی دیگری هست که آن را اتخاذ کرده‌اید؟ هرگز، بلکه هر معبودی غیر خدا باطل است و آنگاه خطاب به پیامبر می‌فرماید: به این مشرکان بگو: اگر دلیلی بر شرک خود دارید، آن را اقامه کنید. و مشرکان هیچ دلیل و برهانی ندارند، چون خلقت و تدبیر در سراسر عالم امری است واحد و مستند و قائم به او، لذا خدای متعال تنها ربّ تمامی موجودات است و هیچ شریکی ندارد و در نهایت هم بازگشت همه موجودات بسوی اوست.

(۶۵) (قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ): (بگو در آسمانها و زمین هیچکس جز خدای یکتا علم به غیب ندارد و نمی‌دانند که چه وقت برانگیخته می‌شوند؟)

در این آیه برهان مستقل دیگری بر علیه الوهیت آلهه مشرکین اقامه نموده و آن این است که: هیچ یک از افراد در آسمانها و زمین علم به غیب ندارند، جز خدای یکتا و در عین حال هیچ کدام نمی دانند که در چه زمانی مبعوث می شوند؟ پس آلهه مشرکان هم علمی به غیب و زمان بعث ندارند (حال آنکه شأن یک معبود این است که علم به آشکار و نهان داشته باشد و مسأله جزا و بعث بندگان خود را تدبیر کند و بداند که در چه زمانی آنها مبعوث می شوند در نتیجه آنها صلاحیت و شأنت معبود بودن را ندارند) و علم به روز بعث نسبت به امر تدبیر یکی از مهمترین مصادیق علم به غیب می باشد.

(۶۶) (بَلِ آدَارَكْ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا بَلْ هُمْ مِّنْهَا عَمُونَ):

(مگر علم آنها درباره آخرت کامل است؟ نه، بلکه در مورد آن شک دارند، بالاتر از این اصولاً درباره آخرت کور هستند)

یعنی (مشرکان آنچه استعداد برای علم داشتند همه را مصروف امور غیر آخرت و امور دنیوی نموده اند بطوریکه چیزی از استعداد علمیشان باقی نمانده تا بوسیله آن آخرت را درک کنند، در نتیجه نسبت به امور آخرت در جهل مطلق هستند، بلکه حتی درباره آخرت تردید می کنند) با اینکه خبر وقوع آن را از پیامبران شنیده اند، اما قلبهایشان درباره آن در شک است و آن را تصدیق نمی کند. و بلکه از این هم بالاتر، ایشان نسبت به امور آخرت کورند، یعنی خداوند دلهایشان را از تصدیق آن و اعتقاد به وجود آن کور کرده است) و ترقی و اِضْرَابِی که بوسیله (بل) در آیه تکرار شده بسیار لطیف است. و می رساند که مشرکین در اعلاء مرتبه محرومیت از درک آخرت هستند.

(۶۷) (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَّآبَاءُنَا أُمَّتًا لَّئِن لَّمْ نَكُنْ لَّكَ كَافِرِينَ): (و کسانی که کافر

شدند گفتند: چگونه وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم، دوباره از گور بیرون می شویم؟)

(۶۸) (لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَّآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ): (پیش از

این نیز به ما و پدرانمان این وعده ها را داده بودند، این جز همان داستانهای خرافی گذشتگان نیست)

در این آیات دو حجّت از مشرکین بر نفی بعث ارائه شده که اساس آن بر استبعاد

است، یعنی می‌گویند چگونه ممکن است که بعد از اینکه ما و پدرانمان همه خاک شده‌ایم دوباره از دل زمین به صورت انسانی تام الخلقه - همانطور که الآن هستیم - در آئیم؟! و یا می‌گویند: این مسأله بعث را انبیاء گذشته هم به ما و پدرانمان وعده داده‌اند و امر نوظهوری نیست، و یکی از افسانه‌های خرافی گذشتگان است و اگر خبر صادقی بود باید تا امروز اتفاق می‌افتاد و ما آن را می‌دیدیم و حالا که واقع نشده معلوم می‌شود از اساطیر الاولین و خرافات است.

(۶۹) (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ) (۱): (بگو در این

سرزمین بگردید و بنگرید سرانجام کارگنه کاران چگونه بود)

در این آیه خداوند به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد تا مشرکان منکر بعث را انداز و تهدید کند، و به ایشان بگوید: در زمین سیر کنید و عاقبت گنه کارانی را که دعوت انبیاء را تکذیب کرده و روز قیامت را منکر شدند. ببینند، چون نظر و تفکر در عاقبت آنها برای عبرت صاحبان بصیرت کفایت می‌کند.

(۷۰) (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ): (و تو غم ایشان را مخور و

از آن نیرنگهایی که می‌کنند دلتنگ مباش)

در این آیه به منظور تسلیت و دلخوش نمودن پیامبر ﷺ خطاب به آن حضرت می‌فرماید. از اصرار ایشان بر کفر و انکار غمناک مباش و از مکرهایی که برای ابطال دعوت تو می‌کنند تنگدل مشو، چون آنها هر چه می‌کنند مطابق علم و اراده خدا واقع می‌شود و نمی‌توانند خدا را به ستوه و عجز آورند و او به زودی سزای اعمالشان را می‌دهد.

۱. شاید هم این آیه حجّتی بر معاد باشد، یعنی همینکه افراد مکذّب اقوام گذشته به هلاکت و انقراض افتاده‌اند، دلیل بر آنست که هر کس به سزای عملش می‌رسد و اگر سزای همه اعمال در این دنیا داده نمی‌شود، معلوم می‌شود قطعاً نشأه دیگری هست که جزای ایشان در آنجا واقع خواهد شد و آن نشأه آخرت است.

(۷۱) (وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ): (و می گویند: اگر راست

می گوید، این وعده چه زمانی واقع می شود؟)

مراد از (وعد) وعده مجازات و عذاب در دنیا یا آخرت است، و ایشان به جهت اصراری که به انکار داشتند با تمسخر و استهزاء مؤمنان را مخاطب قرار داده و به منظور تعجیز می گویند: اگر راست می گوید این وعده عذاب کی محقق می شود؟

(۷۲) (قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ): (بگو امید است

شما ای از آن عذابی که نسبت به وقوع آن شتاب می کنید هم اکنون در تعقیب شما می باشد)

خطاب به رسول خدا ﷺ می فرماید: به این درخواست کنندگان عذاب که از وقت وقوع آن سؤال می کنند، بگو، من امیدوارم بعضی از وعده های خدا که شما درباره آن شتاب می کنید - یعنی عذاب دنیوی - به زودی شما را دنبال کند و در نهایت شما را به عذاب آخرت نزدیک سازد.

(۷۳) (وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ): (و همانا

پروردگار تو نسبت به مردم، صاحب فضل و کرم است، اما بیشتر آنان سپاس نمی گزارند) این آیه در سیاق تهدید و انذار این معنا را می رساند که اگر خدای متعال عذاب ایشان را تأخیر انداخت، با اینکه مستحق آن هستند، از این جهت است که خداوند دارای فضل و کرم است و با آنان به مقتضای کرم خود رفتار کرده و ایشان باید شکر این فضل و کرم را به جای آورند، اما بیشتر آنان سپاس نمی گزارند بلکه در وقوع عذاب تعجیل می کنند.

(۷۴) (وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ): (و همانا پروردگارت

آنچه را در سینه هایشان نهان است و آنچه را آشکار می کنند، می داند)

یعنی تأخیر عذاب اینها، ناشی از جهل خدای متعال نیست بلکه او از حال ایشان و استحقاقی که بواسطه کفر و انکارشان دارند، آگاه است و آشکار و نهانشان را می داند و اگر عذاب ایشان را تأخیر انداخته براساس حکمت و مصلحت است.

(۷۵) (وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ): (و هیچ امر نهفته ای

در آسمانها و زمین نیست مگر اینکه در کتابی آشکار است)

این آیه تأکید مفهوم آیه سابق است و به احاطه مطلق علم الهی اشاره می‌کند و مراد از کتاب مبین همان لوح محفوظ و کتاب مکنون است.

می‌فرماید هیچ امری که از نظر بندگان مستور و مخفی است، چه از امور سماوی و چه از وقایع زمینی، وجود ندارد، جز اینکه در کتاب مبین علم الهی ثبت و ضبط شده است.

(۷۶) (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ):

(بدرستی که این قرآن برای بنی اسرائیل بیشتر چیزهایی را که درباره آن اختلاف دارند، حکایت می‌کند)

(۷۷) (وَإِنَّهُ هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ): (و همانا این قرآن برای مؤمنان هدایت و

رحمتی است)

(۷۸) (إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ): (و بدرستی که

پروردگارت به رأی خویش میان ایشان داوری می‌کند و همانا او عزتمند و داناست)

این آیات به داستانهایی از قصص انبیاء اشاره می‌کند که قرآن حق مطلب را درباره آنها بیان فرموده، من جمله داستان مسیح علیه السلام که مورد اختلاف بنی اسرائیل بود و قرآن حقیقت و واقع مطلب را درباره آن بیان فرمود و یا معارف و احکامی که مورد اختلاف ایشان بوده و قرآن آنها را برایشان توضیح می‌دهد.

و همچنین (قرآن با این داستانهایی که بر بنی اسرائیل می‌خواند، مؤمنان را به سوی حق هدایت می‌کند و نیز رحمتی است برای آنان که دلهایشان را آرامش می‌بخشد و ایمان را در دلهایشان ثابت و راسخ می‌کند.)

و در نهایت قضاوت و داوری میان آنها با خداست، همان خدایی که عزیز است و هرگز مغلوب نمی‌شود و نیز علیم است و هرگز جهل و خطاء در حکمش راه ندارد. یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله باید به حکم چنین خدایی راضی شود و امر را به او محول نماید، نه آنکه از بابت کفر و شرک آنها اندوهناک و دلنگ گردد.

(۷۹) فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ: (پس بر خدا توکل نما، همانا که تو بر

حقی آشکاری)

این آیه در حکم نتیجه گیری از آیات سابق است و منظور آن این است که، ای رسول ما امر همه مردم فقط به عهده خدای متعال است، پس تو باید که او را وکیل بگیری و او تو را کافی است و باید که از هیچ چیز نترسی، چون تو در امتی از جانب حق هستی و با وجود حق خوف معنا ندارد.

(۸۰) (إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ): (تو

نمی توانی سخنت را به گوش مردگان رسانی و نمی توانی افراد ناشنوا را که روی برمی گردانند و پشت می کنند صدا کنی)

(۸۱) (وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ

مُسْلِمُونَ): (و تو هدایت کننده نابینایان - از گمراهشان نبستی، تو فقط می توانی سخنت را به گوش کسانی برسانی که به آیات ما ایمان دارند و مسلمان هستند)

این آیات تعلیل آیه سابق است، یعنی، اینکه ما تو را امر به توکل نمودیم به جهت آنست که ایمان و کفر مردم بدست خداست و تو نمی توانی به افرادی که مانند مردگان هستند، چیزی را بشنوانی، چون آنها کر و کور و گمراهند نیز دعوت خود را نمی توانی به افراد ناشنوایی که پشت کرده اند ابلاغ کنی چون حتی با اشاره نیز نمی توانند چیزی را بشنوند. و نیز نمی توانی کورانی را که چشم دلشان را بر روی حقیقت بسته اند از ضلالتشان باز داری، تنها قدرت تو این است که آیات ما را که واضح الدلالة هستند به گوش مؤمنان برسانی، چون مؤمنان به این حجتهای حقه اعتراف و ایمان دارند و تسلیم ما هستند و تو را در دعوت تصدیق می کنند.

(۸۲) (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ

كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ)^(۱): (و زمانی که فرمان عذاب بر آنها واقع شود، جنبه ای را از

۱. در تفسیرهای مختلف از طرق شیعه روایت شده که آن جنبنده حضرت امیرالمؤمنین علی

زمین برایشان بیرون آوریم تا با آنها تکلم کند و بگوید که این مردم آیات ما را باور نمی کرده اند)

می فرماید: وقتی مردم از آیات آفاقی و انفسی ما یقین برایشان حاصل نشود و استعدادشان برای ایمان آوردن بکلی باطل گشته و تعقل و عبرت گیری نداشته باشند در آن زمان هنگام آن می رسد که آن آیت خارق العاده ای که وعده داده بودیم به ایشان نشان دهیم و حق را برایشان آنچنان بیان می کنیم که دیگر جز اعتراف به حق چاره ای برایشان نماند و در آن موقع (آن آیت را که جنبنده بزرگیست از زمین بیرون می آوریم تا با ایشان صحبت کند و آنها را مجبور به ایمان اضطراری نماید چون مردم به آیات آسمانی و زمینی ما ایمان نیاوردند.)

(۸۳) (وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ): (و روزی که از هر امتی دسته ای از آنها را که آیات ما را دروغ شمرده اند محشور می کنیم و باز داشته می شوند)

می فرماید: به یاد آر روزی را که جماعتی از افراد تکذیب کننده آیات ما را که دال بر مبداء و معاد و یا انبیاء و ائمه و کتب آسمانی هستند، بعد از مرگشان محشور می کنیم و ایشان را نگه می داریم تا همه آنها در یکجا جمع شوند. و مراد از حشر در اینجا غیر از حشر قیامت است چون حشر در روز قیامت اختصاص به افراد مکذب ندارد، بلکه تمامی امتها در آن محشور می شوند و این حشر حتماً قبل از قیامت واقع خواهد شد^(۱).

(۸۴) (حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ): (تا زمانی که بیابند، گوید: چرا آیه های مرا که دانش شما به آن نمی رسید، دروغ شمردید، شما چه اعمالی انجام می دادید؟)

یعنی وقتی همه آنها در سوء ظن خطاب قرار گرفتند، به آنها از جانب خدای متعال

→ عجل و یا حضرت مهدی (عج) می باشد و این قضایا در آخر الزمان و یا زمان رجعت واقع می شود.

۱. احتمالاً این حشر در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) خواهد بود.

خطاب می‌رسد: که آیا شما آیات مرا که دال بر حق بود و شما هیچ علمی به آن نداشتید، تکذیب کردید؟ چگونه چیزی را که نمی‌شناختید دروغ شمردید؟ و غیر از این تکذیب چه کارهایی که مرتکب می‌شدید؟ و این سؤال متضمن توبیخ و ملامت آنهاست.

(۸۵) (وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ): (و بواسطه ستمهایی که

کرده‌اند عذاب بر آنها واجب و حتمی شود و ایشان سخنی نمی‌گویند)

یعنی آن افراد مکذّب امّت‌ها به خاطر اینکه ستمکارند قضای عذاب در حقشان رانده خواهد شد و دیگر چیزی نخواهند داشت که سخن را با آن آغاز کنند، و یا شاید مراد از قول، قولِ خدای متعال باشد که فرمود (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^(۱)) بدرستی که خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند)

که در این صورت معنا چنین خواهد بود: که ایشان به خاطر اینکه در تکذیب آیات الهی ستمکار بودند، به عذری که بوسیله آن اعتدار جویند، رهنمون نشدند و در نتیجه از سخن بازماندند و نتوانستند عذری بیاورند.

(۸۶) (الْمُ يَرَوْنَ أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ): (آیا نمی‌بینند که ما شب را پدید آورده‌ایم تا در آن استراحت کنند و روز را روشن کرده‌ایم، همانا در این امور برای گروهی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی هست)

این آیه به جهت ملامت و توبیخ کفار می‌فرماید: اینها نه تنها دلیلی بر تکذیب خود ندارند بلکه دلیل بر علیه آنها قائم است، چون آنها شب را دیده‌اند و در آن بسر برده‌اند و روز را نیز دیده‌اند که آیات آسمان و زمین را برایشان روشن می‌کند و با این حال چرا از این آیات بصیرت نمی‌یابند؟ و مراد از آیات، علائم و نشانه‌هایی است که بر توحید دلالت می‌کنند، لذا اینکه خداوند شب را جهت آرامش و روز را جهت دیدن آیات آسمانی و زمینی قرار داده، خود آیاتی هستند برای مردمی که در آنها اثری از ایمان و تصدیق به حق وجود داشته باشد.

و این کلام اشاره به آن است که بر انسان لازم است که در جایی که پرده جهل و ظلمت دیدگان او را در حجاب گرفته، سکوت کند و آرامش داشته باشد، یعنی چیزی را که نمی‌داند نه انکار کند و نه تصدیق^(۱)، و در مقابل، در جایی که دلایل و آیات بینات چون روز روشن حقیقت را آشکار می‌کنند، آن آیات را ببیند و به آنها ایمان آورده و آنها را تصدیق نماید.

(۸۷) (وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوَةٌ دَاخِرِينَ): (روزی که در صور دمند و هر که در آسمانها و در زمین است وحشت کند، جز آنکه خدا بخواند و همگی با خواری و ذلت به پیشگاه او در آیند) نفخ صور (دمیدن در بوق) کنایه است از اعلام نمودن مطلب به یک جمعیت انبوه. و (نزع) یعنی گرفتگی ناشی از ترس و (دخور) یعنی کوچکی و خواری، می‌فرماید زمانی که در صور دمیده شود (چه نفخه اول که با آن همه زندگان می‌میرند و چه نفخه دومی که با آن روح به کالبدها دمیده می‌شود و همه مبعوث می‌شوند) همه موجودات آسمانها و زمین از ترس به جزع و فزع می‌افتند جز کسانی که خدا بخواند و ایشان را ایمن نماید که آنان همان نیکوکاران هستند و (در آن زمان تمام موجودات صاحب عقل در آسمانها و زمین همه با حالت ذلت و خواری بندگی در برابر پیشگاه الهی حاضر می‌شوند، چون بنده در پیشگاه مولایش جز فقر و ذلت چیزی ندارد.

(۸۸) (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي آتَقَنَ كُلُّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ): (و کوهها را می‌بینی و می‌پنداری که بی حرکت و جامدند در حالیکه مانند ابر در حرکتند، صنع خدای یکتاست که همه چیز را به کمال آورده همانا او از آنچه انجام می‌دهید آگاهی دارد)

چون این آیه در سیاق آیات راجع به قیامت واقع شده، معنای آن این است که: ای رسول ما، اگر در روز قیامت کوهها را ببینی آنها را بی حرکت تصور می‌کنی در حالیکه

۱. همچنانکه بوعلی سینا می‌گوید هر امر عجیبی را که می‌شنوی تا زمانیکه برهانی بر علیه آن نیافته‌ای آن را در بقعه امکان قرار بده و انکار نکن. (مترجم)

چون ابر به حرکت درمی آیند و این آفرینش خدایی است که هر چیز را محکم و متقن خلق نموده و او نسبت به اعمال بندگان آگاه و خبیر است و آنان را جزای مناسب می دهد^(۱).

بعضی دیگر حرکت کوهها را به حرکت جوهری تفسیر کرده اند، یعنی اینکه کوهها هم مانند تمامی موجودات با جوهره ذاتشان به سوی غایت و جودی خود در حرکتند که این همان معنای حشر و رجوع به سوی خدای سبحان است و بعضی دیگر حرکت کوهها را به حرکت انتقالی زمین تفسیر نموده اند که هر دوی این تفاسیر، موّجه و مقبول است، منتها در این صورت این آیه ربطی به قیامت نخواهد داشت و از سیاق دور خواهد بود.

(۸۹) (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَرْعٍ يَّوْمَئِذٍ آمِنُونَ): (هر کس کار

نیکی بیاورد، پاداشی بهتر از آن دارد و آنان از وحشت آن روز ایمن هستند)

(۹۰) (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ): و هر کس کار بدی آورد، آنها به رو در آتش سرنگون شوند، آیا جز بدانچه عمل کرده اید، جزا داده می شوید؟)

این دو آیه شرح جمله (أَنَّهُ خَبِيرٌ بَمَا تَعْمَلُونَ) در آیه سابق می باشند، (یعنی اثر خبیر بودن خدا جزاء عادلانه و موافق با عمل است.)

(لذا کسی که عمل نیک کند جزایی دارد بهتر از آن عمل نیک، (چون عمل هر چه باشد، مقدمه است برای جزاء، پس غرض و غایت هر عملی از مقدمه بهتر است.) و مقصود از فرع، فرع بعد از نفخه دوم صور است. یعنی نیکوکاران در روز قیامت و بعد از مبعوث شدن از گورها، از هر فرع و جزعی ایمن هستند^(۲). از طرف دیگر هر کسی عمل

۱. پس خدایی که آفرینش را متقن نموده اگر در نهایت، آن را ویران و منهدم می کند، از قبیل افساد نیست بلکه تخریب دنیا مقدمه تعمیر آخرت است و در آن روزی که در صور دمیده می شود و همه با خواری و ذلت در پیشگاه الهی حاضر می شوند خداوندی که به اعمال بندگان آگاه است، ایشان را مطابق حکمت و عدل خود جزا می دهد.

۲. همچنانکه فرمود: لَا يَخْرُجُ لَهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَتَلَقَّوهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمَئِذٍ كُنْتُمْ تُوعَدُونَ اندوه

بدی مرتکب شود در آن روز با صورت در آتش جهنم انداخته می شود و در آخر با نحو استفهام انکاری تقریر می کند که افراد جز به همان عملی که کرده اند، جزا داده نمی شوند، یعنی خود آن عمل برای فرد مجسم می گردد و گریبان او را می گیرد، پس هیچ ظلمی در جزا و هیچ ستمی در حکم نیست.

(۹۱) (إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ): (همانا من فرمان یافته ام، پروردگار این شهر را که آن را محترم

نموده و همه چیز از اوست پرستش کنم و فرمان یافته ام که از مسلمانان باشم)

(۹۲) (وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ أِهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ): (و این قرآن را بخوانم، پس هر که هدایت یافت، برای خودش هدایت یافته

و هر که گمراه گشت، تو بگو من فقط از بیم دهندگانم)

(۹۳) (وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ أَيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ): (و

بگو ستایش مخصوص خدایی است که آیه های خویش را به شما نشان خواهد داد و آن را خواهید شناخت و پروردگارت از اعمالی که انجام می دهید بی خبر نیست)

این آیات خطاب به رسول خدا ﷺ است و این حقیقت را بیان می کند که دعوت حق، بشارت و انداز است که با آن، حجّت بر همه تمام می شود و کار مردم به دست رسول خدا ﷺ نیست، او تنها مأمور است که مردم را بیم دهد و رسالت خدا را ابلاغ نماید اما زمام امور بدست خداست و او بزودی آیات خود را به آنان نشان خواهد داد و آن را خواهند شناخت و خدا از اعمال بندگان غافل نیست.

منظور از (هَذِهِ الْبَلَدَةَ) مکه معظمه است که خداوند آن را حرم قرار داده و احترامش را بر مردم واجب نموده، اما مردم اهل مکه این نعمت بزرگ را کفران کرده و به جای عبادت خدا به پرستش بتها روی آوردند^(۱). و این عبارت تعریضی بر علیه آنهاست.

→ بزرگ آنها را اندوهناک نکند و ملائکه آنها را در حالی ملاقات می کنند که می گویند: این همان روزی است که به شما وعده می دادند. سوره انبیاء، آیه ۱۰۳.

۱. قبل از اسلام بت پرست بودند و در زمان اسلام منافق شدند و با فرستاده حق ستیزه کردند تا

و خطاب به رسول خدا ﷺ می فرماید به مردم بگوید: من فقط مأمور شده‌ام که خدای این شهر معظم را عبادت کنم که ملک او مطلق است و فقط محدود به این شهر نیست و نیز مأمور شده‌ام از کسانی باشم که تسلیم اراده او باشم و (خداوند اراده نمی کند جز آنچه خلقت بسوی آن هدایت می کند و زبان فطرت به سوی آن می خواند و آن دین حنیف فطریست که همان دین ابراهیم حنیف علیہ السلام است (۱)).

و مأمور شده‌ام که قرآن را بر مردم بخوانم و رسالت خدا را ابلاغ کنم و هر کس بوسیله این قرآن هدایت شد، نفع آن عاید خودش می شود و هر کس هدایت نشد و راه گمراهی را برگزید، ضرر گمراهیش به خودش عاید می گردد، نه به من، چون من جز پیم رسانی نیستم و خداوند وکیل بر آنهاست.

و در آخرین آیه خطاب به رسول خدا ﷺ می فرماید: ای محمد ﷺ به مردم بگو که ثنا و ستایش جمیل در آنچه که در ملک خود جاری می سازد، همه مخصوص خدای تعالیست. من جمله، بشر را به سوی آنچه خیر و سعادتش در آنست فرامی خواند و مؤمنان را که تسلیم او شده اند هدایت می کند.

در ادامه می فرماید: خداوند به زودی آیات خود را به شما می نمایاند و شما آن را می شناسید و ناگزیر از پذیرش و ایمان به آن می شوید، که مراد از آیات همان مسأله اخراج دابّه از زمین است که در آیه ۸۲ به آن اشاره شد.

و در آخر خطاب به رسول خدا ﷺ می فرماید، پروردگارت از اعمال بندگان غافل نیست پس (هیچ چیز از آنچه حکمت در قبال اعمال شما اقتضاء می کند، از او فوت نمی شود یعنی اگر حکمت، اقتضاء دعوت و هدایت داشته باشد مطابق آن عمل می نماید و اگر اقتضای اضلال و نشان دادن آیات و آنگاه پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران را داشته باشد، باز هم مطابق آن حکمت عمل خواهد نمود).

→ او مهاجرت نموده و حال هم مقداری از احکام دین را زیر و رو نموده دنباله ابوحنیفه ها رفته اند و بخیال خود به متن قرآن را عمل می کنند، در صورتیکه اعمالشان به کل با اساس دین مغایرت دارد (مصحح)

۱. سوره روم، آیه ۳۰. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا